

کتاب دانیال - شماره صد و پنجاه و یک

نمادشناسی معبد: پرده برداری از رازهای پیوند میان امر الهی و امر انسانی

Jeff Pippenger

2024-03-22

دو چوب به هم پیوسته می‌شوند تا یک معبد شوند. چهل‌وشش نماد معبد است، و همین چهل‌وشش سال است که اسارت پادشاهی شمالی را از اسارت پادشاهی جنوبی جدا می‌کند. وقتی پایمال شدن قدس و لشکر در زمان پایان در سال 1798 به انجام می‌رسد، همین چهل‌وشش سال است که آن دو چوب را به یک معبد پیوند می‌دهد. از 723 پیش از میلاد تا 677 پیش از میلاد، معبد ویران و پایمال شد. در 1798 آن پایمال کردن پایان یافت و تا 1844، معبدی برپا شده بود. آنجا قرار بود یک ملت شوند، با یک پادشاه، و تا ابد از گناه دست بکشند. این طرح بود، اما شورش 1863 این طرح را تا 2001 به تعویق انداخت.

پولس کلیسا را بدن و مسیح را سر می‌نامد و بدن را به منزلهٔ نماد جسد به کار می‌گیرد. برای پولس، جسد و بدن به جای یکدیگر به کار می‌روند.

زیرا اگر بر حسب جسم زندگی کنید، خواهید مرد؛ اما اگر به وسیلهٔ روح اعمال بدن را بمیرانید، خواهید زیست. رومیان ۸:۱۳.

طرح معبد انسان بر پایهٔ طرح معبد خداست. پیکر، که همان کلیساست، در معبد فرد به منزلهٔ گوشت است. در معبد یک فرد، ذهن به منزلهٔ سر است و بدن به منزلهٔ گوشت.

زیرا ما اعضای بدن او، از گوشت او و از استخوان‌های او هستیم. به همین سبب، مرد پدر و مادر خود را ترک خواهد کرد و به همسر خویش خواهد پیوست، و آن دو یک تن خواهند شد. این رازی عظیم است؛ اما من دربارهٔ مسیح و کلیسا سخن می‌گویم. افسسیان 5:30-32

هیکلی که یوحنا می‌بایست اندازه بگیرد، هنگامی که نواخته شدن فرشتهٔ هفتم آغاز کار به انجام رسانیدن سر خدا را علامت نهاد، هیکل خدا بود؛ اما هیکل انسان بر صورت هیکل خدا آفریده شد. اینها نمادهایی قابل جایگزینی‌اند. موسی به مدت چهل‌وشش روز بر کوه بود، آنگاه که نمونه‌ای بدو نشان داده شد تا در برپا داشتن خیمه زمینی آن را به کار گیرد. آن نمونه از هیکل آسمانی برگرفته شده بود.

مسیح هیکل آسمانی بود که در جسم ظاهر شد و او نمایانگر الگوی هیکل انسانی است، زیرا انسان‌ها به صورت او آفریده شدند. از این رو، الگوی هیکل انسانی با چهل‌وشش کروموزوم نمایان می‌شود.

هیکل‌ها از نظر نبوی قابل تعویض‌اند. از این رو، هیکلی که به یوحنا گفته شد اندازه بگیرد، تنها دو بخش داشت و صحن نداشت. بخش نخست نمایانگر هیکل انسانی، کلیسا (عروس)، ملت، بدن که همان جسم است. بخش دوم نمایانگر هیکل الهی، داماد، پادشاه، سر، که همان ذهن است. وعدهٔ عهد جاودان که در روزهای آخر برای صد و چهل و چهار هزار به انجام می‌رسد، با دو چوب باب سی‌وهفت حزقیال به تصویر کشیده شده است. همچنین با هیکل یوحنا، که از دو بخش تشکیل شده است، به تصویر کشیده شده است. و نیز با تعاریف دقیق پولس از سر مسیح در مؤمن، امید جلال، به تصویر کشیده شده است.

کار مهر کردن یکصد و چهل و چهار هزار، کار پیوند دائمی الوهیت با انسانیت است. آن کار در هنگام به صدا درآمدن هفتمین شیپور به انجام می‌رسد. آن پیوند در کتاب مقدس، به شیوه‌های گوناگون،

سطر به سطر، بازنموده شده است. در زبان الهیات، این کار را «عادل‌شمردگی» و «تقدیس» می‌نامند. عادل‌شمردگی کار مسیح به‌عنوان جانشین ماست و تقدیس کار مسیح به‌عنوان الگوی ما. عادل‌شمردگی نمایانگر حق ورود ما به آسمان است و تقدیس نمایانگر شایستگی ما برای آسمان. هر دوی این کارها به‌واسطه حضور روح‌القدس به مؤمن افاضه می‌گردند. آن کار به‌صورت نگاشته شدن شریعت خدا بر دل‌ها و اذهان پذیرفته‌شدگان در عهد جاودان، بازنموده می‌شود.

«ذهن» نماد حجره‌ای در معبد است؛ جایی که سر در آن جای دارد. ذهن همان چیزی است که سرشت برتر خوانده می‌شود، در برابر تن که سرشت فروتر است. ذهن با اندیشه‌های ما نمود می‌یابد و تن با احساسات ما.

بسیاری دچار ناخشنودی بیهوده می‌شوند. ذهن خود را از عیسی برمی‌گردانند و آن را بیش از اندازه بر خود متمرکز می‌کنند. دشواری‌های کوچک را بزرگ می‌کنند و از دلسردی‌ها سخن می‌گویند. آنان مرتکب گناه بزرگ ناله و شکایت بیهوده از تقدیرات خدا می‌شوند. برای هر آنچه داریم و هستیم، به خدا بدهکاریم. او به ما توانایی‌هایی بخشیده است که تا اندازه‌ای شبیه آن‌هایی است که خود او دارد؛ و باید با جدیت بکوشیم این توانایی‌ها را پرورش دهیم، نه برای خشنود کردن و برکشیدن خود، بلکه برای جلال دادن او.

نباید بگذاریم ذهنمان از وفاداری به خدا منحرف شود. به‌واسطه مسیح می‌توانیم و باید شاد باشیم و عادات خویشتن‌داری را کسب کنیم. حتی افکار نیز باید تابع اراده خدا شوند، و احساسات زیر کنترل عقل و دین قرار گیرند. قوه تخیل به ما داده نشده تا بی‌هیچ تلاشی برای مهار و انضباط، رها شود و هر طور بخواهد جولان دهد و راه خود برود. اگر افکار نادرست باشند، احساسات نیز نادرست خواهند بود؛ و افکار و احساسات در کنار هم شخصیت اخلاقی را می‌سازند. هنگامی که تصمیم می‌گیریم که به‌عنوان مسیحیان ملزم به مهار افکار و احساسات خود نیستیم، زیر نفوذ فرشتگان شریر قرار می‌گیریم و حضور و سلطه آنان را دعوت می‌کنیم. اگر تسلیم تلقین‌های درونی خود شویم و بگذاریم افکارمان در مجرای بدگمانی، تردید و شکوه‌گویی روان شود، ناشاد خواهیم شد و زندگی‌مان به شکست خواهد انجامید. *Review and Herald*، ۲۱ آوریل ۱۸۸۵.

اندیشه‌ها و عواطف، در ترکیب با یکدیگر، منش اخلاقی را شکل می‌دهند. منش ما از طبیعتی فروتر و طبیعتی برتر ترکیب یافته است؛ ذهن طبیعت برتر است، و اگر اندیشه‌های ذهن تقدیس شوند، عواطف ما نیز تقدیس خواهند شد. زیرا ذهن، از آن دو طبیعتی که انسانیت ما را پدید می‌آورند، طبیعت برتر حاکم است. "قوا" پی که به‌عنوان بخشی از هستی ما مقرر شده‌اند، "تا حدی" مشابه آنهایی‌اند که "مسیح" داراست، زیرا ما به صورت او آفریده شدیم، و ما "باید با جدیت برای پرورش دادن" آن "قوا" بکوشیم.

قوایی که بخشی از سرشت والایتر یا ذهن انسان‌اند عبارت‌اند از داوری، حافظه، وجدان و به‌ویژه اراده.

بسیاری می‌پرسند: «چگونه خود را به خدا تسلیم کنم؟» تو می‌خواهی خود را به او بسپاری، اما از حیث نیروی اخلاقی ناتوانی، در بند تردید اسیری، و زیر سلطه عادات زندگی گناه‌آلودت قرار داری. وعده‌ها و تصمیم‌هایت چون ریسمان‌هایی از شن، سست و بی‌دوام‌اند. نمی‌توانی اندیشه‌ها، تکانه‌ها و دل‌بستگی‌هایت را مهار کنی. آگاهی از عهد‌های شکسته و پیمان‌های پایمال‌شده‌ات اعتماد تو را به صداقت خودت تضعیف می‌کند و باعث می‌شود احساس کنی که خدا نمی‌تواند تو را بپذیرد؛ اما نباید نومید شوی. آنچه باید دریابی نیروی حقیقی اراده است. این نیروی حاکم در سرشت انسان است؛ نیروی تصمیم‌گیری یا انتخاب. همه‌چیز به عملکرد درست اراده بستگی دارد. قدرت انتخاب را خدا به انسان‌ها داده است؛ و به خودشان واگذار شده که آن را به کار گیرند. تو نمی‌توانی دل خود را دگرگون کنی، نمی‌توانی به‌تنهایی دل‌بستگی‌های آن را به خدا تقدیم کنی؛

اما می‌توانی خدمت او را برگزینی. می‌توانی اراده‌ات را به او بسپاری؛ آنگاه او در تو عمل خواهد کرد تا بخواهی و انجام دهی آنچه موافق خشنودی نیکوی اوست. بدین‌سان همه سرشتت زیر فرمان روح مسیح درخواهد آمد؛ دل‌بستگی‌هایت بر او متمرکز خواهد شد و اندیشه‌هایت با او هماهنگ خواهد گشت.

میل به نیکی و قداست تا آنجا که پیش می‌رود درست و بجاست؛ اما اگر در همین‌جا متوقف شوی، هیچ سودی نخواهد داشت. بسیاری در حالی که امید و آرزوی مسیحی‌شدن دارند، هلاک خواهند شد. آن‌ها به جایی نمی‌رسند که اراده خود را به خدا تسلیم کنند. آن‌ها اکنون تصمیم نمی‌گیرند که مسیحی شوند.

با به‌کارگیری درست اراده، ممکن است دگرگونی کاملی در زندگی شما پدید آید. با تسلیم اراده‌تان به مسیح، خود را با قدرتی متحد می‌کنید که برتر از همه ریاست‌ها و قدرت‌هاست. نیرویی از بالا خواهید داشت تا شما را استوار نگاه دارد، و بدین‌سان، از طریق تسلیم پیوسته به خدا، قادر خواهید شد زندگی نو، یعنی زندگی ایمان، را در پیش بگیرید. گام‌هایی به سوی مسیح، 47، 48.

قوه اراده «قوه حاکمه» در سرشت انسان است، و حاکم در حجره‌ای از معبد انسانی جای دارد که با «آن قدرتی که فوق همه ریاست‌ها و قدرت‌هاست» متحد است. جایگاهی که در آن اتحاد الوهیت با انسانیت در معبد انسانی واقع می‌شود، دژ جان است. هر انسان دژی دارد، و آن یا در تصرف مسیح است، یا در تصرف دشمن اعظم مسیح.

هرگاه مسیح دژ جان را به تصرف درمی‌آورد، عامل انسانی با او یکی می‌شود. و کسی که با مسیح یکی است، با حفظ این یگانگی، او را بر تخت دل می‌نشانند و از فرمان‌هایش اطاعت می‌کند، از دام‌های آن شیر در امان است. در پیوند با مسیح، فیض‌های مسیح را برای خود گرد می‌آورد و نیرو و کارآمدی و اقتدار خویش را در به‌دست‌آوردن جان‌ها برای او به خداوند وقف می‌کند. در همکاری با نجات‌دهنده، به وسیله‌ای بدل می‌شود که خدا از طریق آن کار می‌کند. آنگاه، چون شیطان بیاید و بکوشد جان را به تصرف درآورد، درمی‌یابد که مسیح آن شخص را از مرد نیرومند مسلح نیز نیرومندتر ساخته است. ریویو اند هرالد، ۱۲ دسامبر ۱۸۹۹.

دژ جان، قلب و ذهن انسان است. وعده عهد نو سه وعده اصلی را برای مؤمن مشخص می‌سازد. یکی آن‌که به او وعده داده شده است سرزمینی برای زیستن داشته باشد؛ همان‌گونه که باغ عدن برای آدم و حوا بود، که خود نماد سرزمین موعود در عهد او با اسرائیل باستان بود، و آن نیز به نوبه خود نمایانگر سرزمین پر جلال روحانی برای اسرائیل روحانی بود؛ و این هر سه، خط بر خط، بر وعده زمین نو شده برای آنان که چنان‌که او غلبه یافت، غلبه می‌یابند، شهادت می‌دهند.

وقتی آدم و حوا گناه کردند، به مدت «هفت زمان» از باغ عدن بیرون رانده و «پراکنده» شدند؛ و پس از هفت هزار سال است که زمین نو می‌شود و باغ عدن بازگردانده می‌شود. پراکنده شدن اسرائیل باستان به مدت «هفت زمان»، با پراکنده شدن آدم و حوا تمثیل شده بود. میثاق، زمینی برای سکونت وعده می‌دهد، و آن همان وعده بازگرداندن عدن بود. پایمال شدن قدس و لشکر نمایانگر تشدید تدریجی گناه در درون خانواده بشری است که با گناه آدم آغاز شد.

دو وعده دیگر عهد این است که مؤمنان بدنی نو و ذهنی نو—بلکه خود فکر مسیح—دریافت خواهند کرد. بدن، طبیعت جسمانی، یعنی طبیعت فروتر، است؛ و در نسبت با مسیح، بدن کلیساست. ذهن، طبیعت برتر است؛ همان چیزی که خواهر وایت آن را «دژ جان» می‌نامد. پولس به روشنی تعلیم می‌دهد که در همان لحظه‌ای که الزامات انجیل را می‌پذیریم، یعنی هنگامی که عادل شمرده می‌شویم، فکر مسیح را دریافت می‌کنیم. همچنین تعلیم می‌دهد که تا بازگشت ثانی مسیح، بدن نو و

جلال یافته را دریافت نخواهیم کرد.

اینک، رازی را بر شما آشکار می‌کنم؛ همه به خواب نخواهیم رفت، اما همه دگرگون خواهیم شد، در یک لحظه، در یک چشم برهم‌زدن، به هنگام شیپور آخر؛ زیرا شیپور به صدا درخواهد آمد و مردگان در حالت فسادناپذیر برانگیخته خواهند شد و ما دگرگون خواهیم شد. زیرا این فاسدشدنی باید فسادناپذیری را بپوشد و این فانی باید جاودانگی را بپوشد. پس آنگاه که این فاسدشدنی فسادناپذیری را بپوشد و این فانی جاودانگی را بپوشد، آن سخنی که نوشته شده است تحقق خواهد یافت: مرگ در پیروزی بلعیده شد. ای مرگ، نیش تو کجاست؟ ای گور، پیروزی تو کجاست؟ نیش مرگ گناه است؛ و نیروی گناه شریعت است. اول قرنتیان ۱۵:۵۱-۵۶.

آموزه‌ای که، به گفته یوحنا، معتقدان به چنین تعالیم نادرستی را ضد مسیح می‌شمارد، استدلال می‌کند که مسیح هرگز بدنی را نپذیرفت که دستخوش آثار گناهی باشد که از گناه آدم به بعد، تأثیرگذاری بر خانواده بشر را آغاز کرده بود.

و هر روحی که اقرار نکند که عیسی مسیح در جسم آمده است، از خدا نیست؛ و این همان روح ضد مسیح است که شنیده‌اید خواهد آمد؛ و هم‌اکنون نیز در جهان است. ۱ یوحنا ۴:۳

شراب بابل (ضد مسیح) که تعلیم «لقاح بی‌آلایش» را می‌دهد، ادعا می‌کند که مریم همچون آدم و حوا پیش از گناه، کامل گردانیده شد تا ولادت عیسی بر پایه لقاحی از جانب الوهیت (روح‌القدس) با انسانیت کامل (مریم) باشد. آموزه باطل «لقاح بی‌آلایش» به این نمی‌پردازد که عیسی چه زمانی در رحم مریم منعقد شد، بلکه به این می‌پردازد که نطفه خود مریم چگونه با کمال آدم و حوا بسته شد. اینکه گفته شود جسمی که مسیح هنگام آمدن برای رهانیدن انسان بر خود گرفت، جسمی بی‌گناه بود که آثار وراثت را در خود نداشت، تعلیمی ضد مسیح است.

زیرا فریبندگان بسیاری به جهان آمده‌اند که اعتراف نمی‌کنند که عیسی مسیح در جسم آمده است. چنین شخصی فریبنده و ضد مسیح است. دوم یوحنا ۱:۷.

وقتی مسیح از مردگان برخاست، الهام صراحتاً خاطر نشان می‌کند که او در آن هنگام بدنی جلال یافته داشت. رستاخیز او نمایانگر رستاخیز پارسایان در ظهور ثانی بود، و همان‌جاست که ما وعده عهدی یک بدن نو را دریافت می‌کنیم.

زمان آن فرا رسیده بود که مسیح بر تخت پدرش صعود کند. چون یک فاتح الهی، در آستانه آن بود که با نشانه‌های پیروزی به بارگاه‌های آسمانی بازگردد. پیش از مرگش به پدر خود گفته بود: «کاری را که به من سپردی، به انجام رساندم.» یوحنا ۱۷:۴. پس از رستاخیزش، مدتی بر زمین درنگ کرد تا شاگردانش با او در پیکر رستاخیز یافته و جلال یافته‌اش مأنوس شوند. اکنون برای وداع آماده بود. او این حقیقت را تأیید کرده بود که نجات‌دهنده زنده است. شاگردانش دیگر لازم نبود او را با قبر مرتبط بدانند. می‌توانستند او را جلال یافته در برابر جهان آسمانی در نظر آورند. اشتیاق اعصار، 829.

وعده عهد، درباره سرزمینی برای سکونت، در زمین نوشته نشده تحقق می‌یابد؛ هنگامی که عدن بازگردانده می‌شود و «هفت زمان» (هفت هزار سال) پراکندگی بشریت آدم نخستین به پایان می‌رسد. وعده عهد بدنی نو و جلال یافته در ظهور دوم، در یک چشم بر هم زدن، عطا می‌شود.

داستان بیت لحم موضوعی پایان‌ناپذیر است. در آن «زرفای ثروت هم حکمت و هم معرفت خدا» پنهان است. رومیان ۱۱:۳۳. از فداکاری نجات‌دهنده شگفت‌زده می‌شویم که تخت آسمان را با آخور و همنشین فرشتگان پرستنده را با چارپایان طویله عوض کرد. در حضور او، غرور و خودبسندگی انسان نکوهیده می‌شود. با این همه، این تنها آغاز فروتنی شگفت‌انگیز او بود. این‌که پسر خدا

طبیعت انسان را بپذیرد، حتی وقتی آدم در بی‌گناهی خود در عدن بود، فروتنی‌ای تقریباً نامتناهی می‌بود. اما عیسی انسانیت را زمانی پذیرفت که بشر بر اثر چهار هزار سال گناه تضعیف شده بود. او همانند هر فرزند آدم، پیامدهای کارکرد قانون عظیم وراثت را پذیرفت. این‌که این پیامدها چه بودند، در تاریخ نیاکان زمینی او نشان داده شده است. او با چنین وراثتی آمد تا در غم‌ها و وسوسه‌های ما سهیم شود و نمونه‌ای از زندگی عاری از گناه را به ما بدهد. اشتیاق اعصار، ۴۸.

وقتی انسان الزامات انجیل را برآورده می‌کند، همان‌جا و همان‌دم فکری تازه می‌یابد، یعنی فکر مسیح را؛ اما بدن، یا آن‌گونه که پولس نیز آن را «جسد» می‌نامد، در ظهور دوم دگرگون می‌شود. سرشت فروتر، که از احساسات تشکیل شده است، در هنگام ایمان آوردن از میان نمی‌رود. آن احساسات که بخشی از منش اخلاقی‌اند، تا ظهور دوم باقی می‌مانند. این احساسات نمایانگر سامانه عاطفی‌اند که با سامانه هورمونی پیوند دارد. آنها نمایانگر حواس مرتبط با سامانه عصبی هستند. همه عناصری از سرشت فروتر انسان که در زمره احساسات به‌شمار می‌آیند، به دو دسته بنیادی تقسیم می‌شوند. یک نوع از احساسات همان گرایش‌هایی است که از نیاکان خود به ارث برده‌ایم، و نوع دیگر احساسات گرایش‌های اکتسابی است که با انتخاب‌های خود آنها را پرورانده‌ایم.

برخی گرایش‌های موروثی صرفاً بخشی از سرشت انسانی‌اند، و برخی از انواع این گرایش‌های موروثی معطوف به انجام شر هستند. گونه‌های پرورده احساسات آن چیزهایی هستند که با انتخاب‌های خود پدید می‌آوریم، و گرایش‌های موروثی به‌وسیله «قانون بزرگ وراثت» منتقل می‌شوند.

عیسی «طبیعت انسانی را در زمانی پذیرفت که نوع بشر به سبب چهار هزار سال گناه تضعیف شده بود. همچون هر فرزند آدم، نتایج عملکرد قانون عظیم وراثت را پذیرفت. اینکه این نتایج چه بودند، در تاریخ نیاکان زمینی او آشکار است. او با چنان وراثتی آمد تا در اندوه‌ها و وسوسه‌های ما سهیم شود و الگویی از زندگی عاری از گناه به ما بدهد.» با نتایج چهار هزار سال عملکرد قانون عظیم وراثت، عیسی همواره آن تمایلات را با اعمال اراده خویش تحت انقیاد نگاه داشت، و هرگز حتی یک‌بار به پروراندن هیچ احساس گناه‌آلودی دست نزد.

اگر عیسی بدنی انسانی را، مانند بدن آدم و حوا پیش از آنکه گناه کنند، پذیرفته بود، بی‌آنکه پیامدهای تضعیف بشریت را که در طول بیش از چهار هزار سال انحطاط رخ داده بود بپذیرد، در آن صورت الگویی ارائه نمی‌کرد که نشان دهد هر فرزند خدا چگونه می‌تواند غلبه کند.

ما این مطالعه را در مقاله بعدی ادامه خواهیم داد.

بسیاری به این نبرد میان مسیح و شیطان چنان می‌نگرند که گویی هیچ ارتباط ویژه‌ای با زندگی خودشان ندارد؛ و از این‌رو برایشان نیز چندان اهمیتی ندارد. اما در حریم هر دل انسانی، این کشمکش تکرار می‌شود. هیچ‌کس صف شر را برای خدمت به خدا ترک نمی‌کند مگر آن‌که با یورش‌های شیطان روبه‌رو شود. وسوسه‌هایی که مسیح در برابرشان ایستادگی کرد همان‌هایی‌اند که مقاومت در برابرشان برای ما بس دشوار است. این وسوسه‌ها به همان نسبت که شخصیت او از شخصیت ما برتر است، با شدتی به‌مراتب بیشتر بر او تحمیل شدند. با بار هولناک گناهان جهان بر دوش خود، مسیح در برابر آزمون اشتها، محبت به دنیا، و آن عشق به خودنمایی که به جسارت می‌انجامد ایستادگی کرد. این‌ها همان وسوسه‌هایی بودند که بر آدم و حوا چیره شدند و بر ما نیز به‌آسانی چیره می‌شوند.

شیطان به گناه آدم اشاره کرده بود تا ثابت کند که شریعت خدا ناعادلانه است و نمی‌توان از آن اطاعت کرد. در طبیعت انسانی ما، مسیح می‌بایست شکست آدم را جبران کند. اما هنگامی که

آدم مورد هجوم وسوسه‌گر قرار گرفت، هیچ‌یک از آثار گناه بر او نبود. او در قوت انسانیت کامل ایستاده بود و از تمامی توان ذهن و بدن برخوردار بود. او در میان شکوه‌های عدن به سر می‌برد و هر روز با موجودات آسمانی معاشرت داشت. اما وقتی عیسی برای مقابله با شیطان وارد بیابان شد، چنین نبود. زیرا در طی چهار هزار سال، نسل بشر از حیث قوت جسمانی، توان ذهنی و ارزش اخلاقی رو به کاهش نهاده بود؛ و مسیح ناتوانی‌های بشریت رو به انحطاط را بر خود گرفت. فقط بدین‌سان می‌توانست انسان را از ژرف‌ترین اعماق انحطاطش رهایی بخشد.

بسیاری ادعا می‌کنند که ناممکن بود مسیح در برابر وسوسه مغلوب شود. در آن صورت او نمی‌توانست در جایگاه آدم قرار گیرد؛ نمی‌توانست آن پیروزی را به دست آورد که آدم از به دست آوردنش بازماند. اگر ما از هر جهت نبردی سخت‌تر از آنچه مسیح داشت داشته باشیم، آنگاه او نمی‌توانست به یاری ما برسد. اما نجات‌دهنده ما انسانیت را با همه آسیب‌پذیری‌هایش پذیرفت. او سرشت انسان را پذیرفت، با امکان تسلیم شدن در برابر وسوسه. ما چیزی برای تحمل کردن نداریم که او تحمل نکرده باشد.

برای مسیح نیز، همچون برای آن زوج مقدس در باغ عدن، اشتها زمینه نخستین وسوسه عظیم بود. همان‌جا که تباهی آغاز شد، کار رستگاری ما نیز باید آغاز گردد. چنان‌که آدم به سبب تسلیم شدن به اشتها سقوط کرد، همچنان مسیح باید با انکار اشتها فائق آید. «و چون چهل روز و چهل شب روزه گرفت، پس از آن گرسنه شد. و چون وسوسه‌گر نزد او آمد، گفت: اگر پسر خدا هستی، فرمان ده تا این سنگ‌ها نان گردند. اما او در پاسخ گفت: مکتوب است: انسان تنها به نان زنده نیست، بلکه به هر کلامی که از دهان خدا صادر می‌شود.»

از زمان آدم تا زمان مسیح، هوسرانی نیروی اشتهاها و امیال را فزونی داده بود، تا آنجا که تقریباً تسلطی نامحدود بر انسان یافته بودند. بدین‌سان انسان‌ها تباه و بیمار شده بودند و برایشان ممکن نبود که با اتکای به خود بر آن غلبه کنند. به‌خاطر انسان، مسیح با تحمل سخت‌ترین آزمون پیروز شد. برای خاطر ما او چنان خویشتن‌داری‌ای ورزید که از گرسنگی یا مرگ نیرومندتر بود. و در این نخستین پیروزی، مسائل دیگری نیز مطرح بود که در تمامی نبردهای ما با نیروهای تاریکی نقش دارند. اشتیاق اعصار، ۱۱۷.